

# تاریخ سری

تاریخ بیزانس قرن ششم از خلال داستان یک شهر. یک شهریار و یک شهبانو

**دکتر عبدالرسول خیراندیش**  
عضو هیات علمی دانشگاه شیراز

مترجم انگلیسی کتابه آثای جی. ای. ویلیامسن (۱۸۹۵ - ۱۹۸۲ م.) نیز در پیشگفتاری که بر ترجمه کتاب از لایتی-ماخر به انگلیسی نوشته، به نکات مهم و مفصلی اشاره کرده که به دلیل اهمیت در اینجا نقل می‌شود:

«تاریخ سری اثری برجسته آگاه کننده و جالبه و بر هیجان و اصیل و ناب است. اما ما را با مسائلی بسیار غیرعادی مواجه می‌کند. عنوان کتاب که معمولاً به آن نام شهرت دارد کاملاً مناسب و در خور متن است. اما از ریشه لاتین مآخراست و به اسم یونانی کتاب شباهتی ندارد. یونانی‌ها آن را **Anecdota** می‌نامیدند، و **گیون** آن را به اشتباه **Anecdotes** ترجمه کرد. نام یونانی **Anecdota** که **سوتیداس** نویسنده تازه‌نام‌ه یونانی بر آن کتاب نهاده به معنی «مطلب منتشر نشده» است و دلیل آن نام گذاری بود که آن کتاب در دوران زندگی نویسنده منتشر نشد. نمی‌دانیم کتاب چند سال پس از مرگ او منتشر شد - (البته اگر به مفهوم متعارف بتوان آن را منتشر شدن نامید). بدین ترتیب در همین جا با نخستین مسأله مواجه می‌شویم: اگر کتاب قابل انتشار نبود چرا نوشته شد؟

مسأله دوم این است که چگونه نویسنده حاضر شد کتابی بنویسد که ظاهراً یا هر آنچه پیش از آن نوشته بود مغایرت دارد و نیز آشتی و انطباق آن با آنچه بعداً گذشت بسیار مشکل است.

ایا دوباره تغییر عقیده داد؟ آیا در هر مرحله به آنچه می‌نوشت اعتقاد و باور داشت؟ آیا برای خوانندگانی از گروه‌های متفاوت نوبندگی می‌کرد؟ آیا به راستی او نویسنده همه آن کتاب‌ها است یا کتاب دوم که ظاهراً یا دو کتاب دیگر همگونی ندارد به اشتباه به نام او انتساب یافته است این هم مسئله‌ای است که هنوز نمی‌توان به آن پرداخت.

تاریخ سری واژه ناشناخته‌ای نیست. قدیمی‌ترین متن تاریخ مغول نیز که حدود ده سال پس از مرگ چنگیزخان فراهم آمده موسوم به تاریخ سری است. و در واقع آن کتاب **تاریخ نهان خاندان یولن** نام دارد که منظور، تاریخی مختصر به خاندان چنگیزخان و فقط برای آنان محسوب می‌شده است. از این نوع اسناد معمولاً در خزاین بسیاری از دولتها وجود داشته است و منظور آن بوده که اسرار خاندان سلطنتی یا رموز اداره کشور بدست این و آن نیفتد.

اما این **تاریخ سری** نوشته **پروکوپیوس** از نوعی دیگر است. این کتاب به شرح اخلاق فضاختر، **یوستی نیانوس**، (حیات ۲۸۲ - ۵۶۵)، (سلطنت ۵۲۷-۵۶۵) امپراتور بیزانس و همسرش **تئودورا** و نیز **پلزیاریوس** سردار پرآوازه آن عصر و همسرش **انتونینا** می‌پردازد. مطلب نکان دهنده کتاب که بازگو کننده فساد اخلاقی و جنایتکاری‌های حیرت‌انگیز قهرمان آن است موجب شده تا پروکوپیوس از انتشار خودداری ورزد. لذا بدین جهت موسوم به تاریخ سری شده است. فراهم آوردنگان چاپ این کتاب در اروپا و ایران توفیق اندکی در حل معمای غلط نگارش و چگونگی نامگذاری این اثر داشته‌اند.

مترجم محترم فارسی این اثر که پیش از این کتاب **کتب پلزیاریوس** نوشته **رابرت گریوز** را به خوانندگان ایرانی عرضه کرده در خصوص تاریخ سری پروکوپیوس می‌نویسد:

«کتاب حاضر ۱۵۰ سال پس از مرگ پروکوپیوس یعنی ۱۳ قرن پیش منتشر شده و حاوی افشاکاری‌ها و تسویه حساب‌های اوست. نام ترجمه انگلیسی کتاب تاریخ سری با تاریخ مجرمانه است که چون نویسنده قبلاً روی آشکار و وقایع همین دوران را در هفت جلد نگاشته است برای آن نام فرعی **روی نهفته تاریخ** را برگزیدیم».



- تاریخ سری (روی نهفته تاریخ)
- تالیف: پروکوپیوس
- ترجمه: فریدون مجلسی
- ناشر: نوس، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۰ - ۱۸۰ ص.

عجائلاً آنچه جدید هر دو ساله را کاتر بگناریم و به یونسند و کاتلمار نگاه می‌کنیم، پروکوپیوس در زمانی پر حادثه زندگی می‌کرد یعنی زمانی که به خاطر شاهد بودن بر مرگ دوره کلاسیک و زایش قرون وسطی در تاریخ شاخص است، در زمان پدرش نیمه باختری امپراتوری از هم پاشیده بود و بر فراز هفت پی در پی کاتر دیگر شهری شاهوار وجود نداشت که «Populus reger imperio» [گنارگر مردم امپراتوری] باشد. اکنون قسطنطنیه تنها پایتخت و بزرگ پایوی جامعه‌ای بود که هنوز خود را روم می‌نامید، اما سیاست رومی اخلاقت و دین و آیین رومی، معماری رومی، و حتی پوشاک رومی از آن رخت برسته بود. دورانی که پروکوپیوس در آن زندگی می‌کرد بیش از هر چیز بدین سبب متمایز و برجسته است که او درباره آن بسیار نوشته و چه افشاگرانه نوشته است. درباره آن زمان گفتنی‌ها چنان فراوان بود که او نوانست کتاب‌هایی یکی پس از دیگری در آن‌باره بنگارد و نوشته‌هایش بر پایه آگاهی‌های دست اول و آزموده‌های شخصی بود و در پی آن برتباد که درباره رخ دادهای دوران‌های پیش از خود چیزی ننویسد.

برخی جریان تاریخ را با استناد به دلائل اقتصادی و دلائل مادی دیگر وصف می‌کنند. به عقیده پروکوپیوس تاریخ به وسیله تشخیص پدید می‌آید و گاهی به وسیلهی خادوند اما معمولاً "انسان‌ها پدیدآورنده آن می‌باشند و شهوات و تمایلات انسانی

پدیدآورنده آن را تغییر می‌دهد، گر چه شاید از تاثیرات اهریمنی نیز تبعیت کنند و به راستی ممکن است آنان خود اهریمنانی باشند در هیات انسان. کتاب‌های او زندگی‌نامه نیستند بلکه کتاب‌های تاریخ هستند که در آن وقایع میان‌های جنگ و رخ دادهای شهرها و مکان‌ها و خاکها با تفصیل و جزئیات بسیار درج گردیده است؛ اما در درجه نخست کتاب‌هایی درباره اشخاص می‌باشند. این نکته درباره تاریخ سری حتی پیش از سایر آثار او صحت دارد در این کتاب جز عملکردها و انگیزه‌ها و خصائل او مرد و دو زن به چیزی دیگر پرداخته و چهره‌های فراوان دیگری که در صفحات این کتاب کوچک حضوری گذرا دارند فقط به دلیل کارهایی که او سوی آن چهار شخصیت انجام داده‌اند یا به خاطر زنجی که به وسیله آنان منحل نشده‌اند مطرح می‌گردند. آن دو مرد عبارتند از یوستی‌نیان، که گاه با لقب کبیر نامیده می‌شود، زیرا چهل و هفت سال فرمانروای امپراتوری روم بود و بلیزاریوس، که سر باز برجسته عصر خود و یکی از بزرگ‌ترین سردارانی بود که سپاه روم به خود دیده است. و آن دو زن، که به خاطر شخصیت‌های مسلط خود و نیز به خاطر فقدان کامل پایبندی به اصول شهرت بسیار دارند، عبارتند از **تئودورا** که بیست و پنج

سال هسمر یوستی‌نیان و شریک او در فرمانروایی امپراتوری بود، و آنتونینا، زنی دلباز و جذاب که شوهرش بلیزاریوس در جنگ او اسیر بود. اهمیت نقش این چهار چهره را در داستان از آنجا می‌توان دریافت که در هر بیست صفحه از این کتاب نام آنتونینا سه بار، بلیزاریوس چهار بار، تئودورا دو بار، و یوستی‌نیان هجده بار تکرار می‌شود. دورانی که بیشتر مورد نظر ماست شامل فاصله‌های میان تولد پروکوپیوس تا زمانی است که به نگارش تاریخ سری پرداخته یعنی دورانی سه ساله است که نیمه یکم قرن ششم عصر ما را تشکیل می‌دهد. دورانی آبیانه از جنگ‌ها و شورش‌ها، بالاها و بیماری‌ها، زمین لرزه‌ها و سیل‌ها، همچنین آبیانه از تلاش‌های سازنده در معماری و دیگر هنرها، بگنارید پیش از پرداختن به روند حوادث در طی آن پنجاه سال، آن‌ها را با مشخص کردن مراحل تاریخی که به وقوع آن واقع منجر شد تنظیم و بررسی کنیم.»

ویلیامس در دنباله به شرح تاریخچه‌ای از امپراتوری روم از زمان آکلیوس (اگوست) می‌پردازد و سری را که منجر به سقوط رم به دست پربها و ناپسین بیزانس شد بر می‌شمارد. در دنباله سخن او ناظر بر محتوای کتاب تاریخ سری است و تا آن اندازه نکات اصلی را بازگو می‌کند که تقریباً دیگر نیازی به خواندن متن اصلی احساس نمی‌شود. اما در یکجا می‌نویسد:

«کتاب به آن مرد هسمر مرده باز می‌گردیم، که در آن زمان معین سری شصت و پنج ساله بود. دیگر هرگز ازواج نکرد. شاید هیچ کسی نبود که بتواند جای تئودورا را بگیرد؛ یا شاید به اندازه کافی از زندگی زناشویی کشیده بود، و از اینکه بار دیگر آقای خودش باشد خشنود بود. پروکوپیوس از سال‌های واپسین سلطنت او کمتر سخن می‌گوید زیرا تاریخ سری (یا روی نهفته تاریخ) را فقط دو سال از مرگ تئودورا نوشت. کتاب تاریخ را چهار سال بعد تکمیل کرد، و همه اثر که پنج سال پیش از مرگ امپراتور منتشر شد بیشتر به عملکرد او و به عنوان یک سازه نهاده دارد. چون اثر حاضر اصولاً شامل شرحی مفصل از کارهای یوستی‌نیان است، کافی است دوران سلطنت او را در قالب تعریفی جامع خلاصه کنیم. به عنوان سر آغاز می‌توانیم جمع بندی ج.پی.بوی، رایبیرنیم که می‌گوید: «یوستی‌نیان فاتحی بزرگ، قانون گذاری بزرگ، سیاستمداری بزرگ، و سازندهی بزرگ بود. او همچنین حامی و رهبر کلیسا بود.»

در نتیجه تناقض و ابهامی که درباره این کتاب وجود دارد همچنان با خواننده همراه است. پروکوپیوس که در فاصله سالهای ۵۰۰ تا ۵۶۵ میلادی می‌زیسته در اصل وقایع نگار تحولات نظامی بوده و در آثار خود چون **تورایخ** و **ایینه** به ستایش یوستی

**پروکوپیوس که در فاصله سال‌های ۵۰۰ تا ۵۶۵م. می‌زیسته**  
**در اصل وقایع نگار تحولات نظامی بوده و در آثار خود چون «تورایخ» و «ایینه» به ستایش یوستی‌نیان و بلیزاریوس پرداخته است**

**به راستی آن همه پیشرفت که به مقدار بسیار زیادی متکی به یوستی‌نیانوس و سردارش بلیزاریوس بود چه تناسی با فاصله‌های شگفت‌انگیزی دارد که پروکوپیوس، در «تاریخ سری» آورده است؟ اگر از تضادهای ساده تاریختاری-مثلا پروکوپیوس از امور پشت پرده خبر داشته و اینکه گزارش‌های اخلاقی را چگونه می‌توان قوقای تاریختاری به شمار آورد درگیریم. چنین کنکاش عقلائی باقی می‌ماند که اینجین فسادی صرفاً ملامت با احتیاط است نه اوج اعلائی بیزانس**

نیان و بلیزاریوس پرداخته است. اما در اثر سوم خود یعنی تاریخ سری چهره بسیار ناخوشایند از آنان و همسرانشان نشان می‌دهد. به راستی این فسادها را باید از آن دو زن یعنی تئودورا و آنتونینا نداشت یا مقصر اصلی همسرانشان بود؟ نیز تئودورا نیز شوم اوج اقتدار شکوه بیزانس است. تمدن بیزانس از جهات گوناگون در حال پیشرفت بود. تقریباً تمامی قلمرو مدیترانه‌ای روم باستان به دست بیزانس افتاد و این شامل ایتالیا نیز بود. این همه پیشرفت که به مقدار بسیار زیادی متکی به یوستی‌نیانوس و سردارش بلیزاریوس بود چه تناسی با این فاصله‌های شگفت‌انگیز دارد؟ اگر از تضادهای ساده تاریخ‌نگاری-مثلا پروکوپیوس از این امور پشت پرده چگونه خبر داشته و اینکه گزارش‌های اخلاقی را چگونه می‌توان در قوقلهای تاریخ‌نگاری بشمار آورد، درگیریم. این کنکاش عقلائی باقی می‌ماند که چنین فسادی صرفاً ملامت با احتیاط است نه اوج اعلائی بیزانس. همین امر موجب شده است تا خروجی انگلیسی بار دیگر به همان مطالب نخستین خود بازگردد و تلاش و تلاش کند در مقدمه‌ای که برابر با یک سوم حجم متن است بار دیگر به توضیح حال تألیف کتاب و نامگذاری آن بپردازد:

ما در بندهای نخست این مقدمه دو پرسش مطرح کردیم، اما پاسخ به آن را به ناچار نداشتیم. یکی اینکه چرا تاریخ سری نوشته شد و منتشر نشد؟ و دیگر اینکه چرا چنین نظرات فوق‌العاده‌ای میان آن



نقاشی روی موزائیک از آثار بیزانس - قرن ۶ - ایما سوچوا - تونورا و مهره‌انانس

است حیوت کنیم که چرا پروکوپیوس می‌باشند کتابی می‌نوشته که قلیل انتشار نبود، من در ذهن خود قانع شدم که او امپراتور بود که کتابش منتشر خواهد شد، یقیناً هیچ نویسنده عاقل و موفقی که هفت کتاب درباره تاریخ منتشر کرده که هم مورد پسند عامه و هم مورد پسند شخصیت‌های ستایش شده ذریعاً بوده است و نیز خیال دارد کتاب هشتمی به آن بیافزاید و سپس به نوشتن رساله‌هایی طولانی درباره معمری و احتمالاً به نوشتن اثری درباره امور کلیسا بپردازد، حاضر نیست وقت خود را با نوشتن کتابی هدر دهد که اگر منتشر نشود به هیچ کاری نخواهد آمد و اگر منتشر شود قطعاً به ناپودی خودش خواهد انجامید. قطعاً آن کتاب فوراً قابل انتشار نبود، اما تونورا برده بود، و اگر جبار مغوری که شوهر او بود نیز در طی یکی دو سال در بی او می‌رشته، کتاب قلیل نشر می‌شد و می‌توانست بسیار موفقیت‌آمیز باشد. پوستی تیان چندین سال بزرگساز از پروکوپیوس بود و منتظاً می‌نوانست ده یا بیست سال پیش از او بمیرد، مگر پیش از آن هرگز امپراتوری بوده است که نزدیک نیم قرن فرمانروایی کرده و هشتاد و دو سالگی در سن مرده باشد؟ پس درک نگهانی این واقعیت تونوهار که پوستی تیان اهل مرین نبود می‌تواند دلیلی بر تصمیم او به رها کردن زبان دشنام و بازگشت به عقب افرامی دیگر شده و به نگارش کتاب اینه و آندود کردن آن با چاپلوسی بپرداخته باشد.

همان طور که قبلاً اشاره کردیم، تفاوت میان تاریخ سری و نو اثر طولانی دیگر، در دید نخست چنان شکفت‌انگیز است که موجب شگوه گروهی منکر آن شوند که این اثر می‌تواند کار یک نویسنده باشد. اکنون این دردیها کار بطرف شده است، زیرا مطالعات دقیق نشان می‌دهد که میان این آثار تضاد

**می توان این استنباط را داشت که بحث از اصالت متن ،**

**مشکل مقدماتی این اثر است. راقم این سطور دلایلی در دفاع از چهار شخصیت اصلی کتاب ندارد اما تاکید می کنم چنین احتیاط اخلاقی ای، با شکوه شهرنشینی و رونق بیژانس قرن ششم تناسب ندارد**

**در واقع تجدید حیات امپراتوری با هجرت جغرافیایی آن و قبول شرایط سیاسی و فرهنگی نوینی که اساس آن را مسیحیت تشکیل می داد، امکان ادامه حیات روم در قالب بیزانس را ممکن ساخت**

واقعیت و تاریخ جدی محسوب می‌شدند، اما به تنها شوهای که انتشار آن را امکان‌پذیر می‌ساخت و در یک دوران جباریت و وحشت نوشته شده بود، پس پروکوپیوس احساس می‌کرد که چنانچه دیگر واقعیت نیز باید مطرح شود، با چنان سختی و جزاینی نوشت که به نظر ما زنده روی و ناخوشایند می‌آید از دیدگاه او جرائم اهریمنی باید با سراجتی بی‌رحمانه عریان و علنی شود. نباید جایی برای رعایت احساسات دیگران باشد.

اما حتی اگر این دید درست باشد، باز هم ممکن

و دیگر آثار نویسنده وجود دارد به طوری که برخی تردید کرده‌اند که آیا این اثر می‌توانسته به وسیله همان نویسنده نگارش یافته باشد؟ کتاب‌های تاریخ [تاریخ] که آن چنان مورد ستایش می‌بین بود، گزارش‌هایی دقیق، با رعایت سبک و نظم و تسلسل زمان از یک سلسله جنگ‌هایی است که ضمن آن نسبت به نیوغ و شخصیت عالی فرمانده کل ادای احترام و ستایش شده و نسبت به او یا همسرش یا زوج امپراتوری فرمانروایش اهانتی روا نداشته است. تاریخ سری که ادعا می‌کند ادامه هفت جلد اولیه کتاب‌های تاریخ می‌باشد، و با عباراتی آغاز می‌شود که ظاهر آن را به پایان کتاب هفتم ربط می‌دهد، غیب جویی خشن و سبیه‌های است غلیبه هر چهار نفر و علیه بسیاری دیگر از مقامات امپراتوری که می‌رحمانه هم عملکردهای علمی و هم زندگی خصوصی آنان را بر ملا و آنان را از هر گونه قابلیت ستایش یا حتی احترام عادی محروم می‌سازد. کتابی است از آغاز تا انجام، نامنجان و برخی آن را شنیع می‌نامند. هر کسی آن را بخواند تردید نخواهد کرد که چرا [در زمان خود] منتشر نشد، حتی اگر جزئی از اتهام‌هایی که در این کتاب علیه امپراتور و امپراتریس مطرح می‌شود راست باشد، حتی تصور انسان از فکر اینکه اگر آنان از آنچه او درباره ایشان نوشته است آگاه می‌شدند، چه بر سرش می‌آوردند، درمی‌ماند. پرسشی این نیست که چرا این کتاب منتشر نشد، بلکه این است که اصولاً چرا نوشته شد. آید چنان که برخی عقیده دارند، صرفاً نوعی بیرون‌ریزی خشم جوشان ناشی از عنوات و کینه‌انیتانه در مرید است که به خاطر محروم ماندن از ترفیع، شکوه می‌کند؟ به گمان من چنین نیست. من معتقدم او که آگاه بود، در توشنارهایی پیشینش بسی چیزها را نگفته یا گذاشته است، اگر چه آن آثار در حد خود منطق با

عملی وجود ندارد. هیچ واقعیتی نیست که در یک اثر مطرح شد و در اثر دیگر انکار شده باشد، گر چه گاهی یک واقعیت یا چهره‌های متفاوت ظاهر گردیده است. کتاب‌های تاریخ پر است از ستایش‌های به حق از بلیزایوس اما حسینی درباره سرورانش دیده نمی‌شود، و اشاره‌های گوناگونی شده است که به هیچ وجه تعارف و ستایش نیست به امپراتور محسوب نمی‌شود. اثر دوم هیچ گفتاری از اثر نخست را انکار نمی‌کند. هیچ نقلی در عقاید و افکار ابراز شده وجود ندارد که با آنچه نوشته شده مغایرت داشته باشد؛ رفتار نویسنده نسبت به سیاست و جامعه در زندگی به طور کلی ثابت است. همان تعصب در حمایت از اشرافیت و محافظه کاری وجود دارد. به علاوه مطالعه متن یونانی نامایکرت بلانی تردیدناپذیر در اصول دستوری و واژگان و آهنگ نوشتار است. امکان ندارد کسی چندین صفحه از آن را بخواند و متوجه تکرار نامی واژه‌ها و عبارات مورد علاقه نویسنده و اعتیاد او به شیوه تقریباً ردیف کردن و مشابه سازی واژه‌ها نشود و یقیناً هیچ کس به خود این زحمت را نمی‌داده است که این چیزها را دقیقاً تقلید کند به این قصد که کتابی را به عنوان اثر پروکوپوس جا بزند که قابل انتشار هم نباشد.

همین گونه تردیدها درباره قابل اعتماد بودن کتاب‌های قبلی نیز مطرح شده است اما همان طور که ملاحظه کردیم تضادی واقعی میان اثر نخست و اثر دوم وجود ندارد. پروکوپوس خودش مدعی است که توصیف او «هی‌زبور و مسقل و اساساً درست است». گویون در این باره تردید ندارد، و ضمن این که از لحن تاریخ سری انتقاد می‌کند در نقل مکرر متن آن به عنوان واقعیتی عینی تردید نمی‌کند و اظهار می‌دارد: «حتی در اورتورین واقعیات به برخی از آن‌ها در کتاب تاریخ علی‌شوا اجمالاً اشاره کرده است. به وسیله دلائل و مدارک متن، میان با پناهای یاد بود اصیل آن دوران به اثبات رسیده است.» پناهای یادبود و اسناد شیدا شده فراوان است و در حالی که این دلایل بی‌سسته گفته‌های پروکوپوس را تأیید می‌کنند، هیچ گاه آن را انکار و تکذیب نمی‌نمایند. این اثر را فقط به عنوان بی اعتبار بودن یا دروغ بودن به استناد محتویات خودش می‌توان مورد چون و چرا قرار داد، و در این باره گویون می‌نویسد: از این حکایات بخشی می‌تواند راست باشد زیرا محتمل است و بخشی راست است زیرا نامحتمل است. پروکوپوس می‌بایست دانسته باشد که چه احتمال و چه نامحتمل را نمی‌نویسند از خود بسازد.» باید اضافه کنیم که تقریباً چون پروکوپوس درباره واقعی می‌نویسد که تقریباً همه آن‌ها در بیست و پنج سال پیش از آن اتفاق

تضمن می‌زناس هیچگاه رو به سوی اروپا نداشت. نگاه به شرق برای او سودمندتر بود و بدین جهت اروپا را به حال خود رها ساخت و سهمی در تحولات آن طی قرون وسطی بر عهده نگرفت. بزرگان آن چون یوستینیان و تئودورا که مورد تکریم کلیسا نیز قرار گرفتند هیچگاه در غرب همانندی از نظر موقعیت توامان سیاسی مذهبی نیافتند. تلاش شاهان و پاپ‌ها برای رسیدن به چنین مرتبه‌ای هیچگاه با توفیق رفیق نگردید. در چنین حالتی کتاب «تاریخ سری» برای ارائه تصویری سراسر انحطاط از ییزانوس بسیار گرامد است

افزاده بوده عامه مردم یا در دوستی که احتمالاً دستنویس خود را حرمانه به آن‌ها نشان می‌دادهمی‌زدگ می‌نویسسته هرگونه نکته ساختگی را درپاید.

البته در کتاب، گرافه گویی‌هایی شده است که برخی از آن‌ها به نظر خواننده امروزی بیوج و مزخرف می‌آید. اعتقاد نویسنده به جانو (یا شاید مقصودش داروهای توان‌بخش بوده است) و به فسقان اهریمنی و امپراتور اهریمنی بسیار بیوج به نظر می‌آید بلأ باید به یاد داشته باشیم که این گونه اعتقادات در آن دوران جنبه عمومی داشته است. همچنین است اعتقاد به اینکه یزکاری پادشاه، موجب برانگیختن خشم خاندان می‌شود و ممکن است موجب سیل و زمین لرزه و مصیبت‌های دیگر شود که تا امروز نیز ما آن را «کار خدا» می‌نامیم. هزار سال بعد همین گونه مطلب را جان‌فوکس درباره مری‌نپور نوشت، همچنین از این کتاب ایراد گرفته‌اند که منصفانه نیست. البته اگر درباره کتاب به تنهایی قضاوت شود نامنصفانه است اما چنین کاری خود به همان اندازه نامنصفانه است. کتاب را باید به عنوان بخشی از کاری بسیار بزرگتر بررسی کرد، کاری که در آن پروکوپوس به علی و دره از جمله‌های مختلف قرار می‌دهد، همچنان که نویسنده‌ای دیگر ممکن است آن‌ها را در بخش‌ها یا در فراهایی متفاوت قرار دهد. نخست درباره دست‌اوردهای یوستینیان و

فرمانده‌اش در میدان جنگ می‌خوانیم. سپس می‌گوید که هرچه این مردان کارهای بزرگ انجام دادند، یکی از آنان آسیب‌های فراوان نیز رساند و انگیزه‌هایش شیطانی بود، و دیگری شهامت روحی نداشت؛ و هر دو مطیع همسرانستان بودند. تا آنجا که به بلیزایوس مربوط می‌باشد این تنها اهمیتی است که در تاریخ سری به او وارد می‌شود و در واقع این ادای احترامی به آن مرد بزرگ است که می‌گوید اگر آن‌توانی از نیروهای ملواریطبعه برای مقاصدش استفاده کرده بود هرگز نمی‌توانست به بلیزایوس مسلط شود.

تقلیب کتاب هر قدر هم بزرگ باشد، نمی‌توان متکرر آن شد که برای کسانی که مایلند بدانند آسان‌ها در روزگارها و مکان‌های دیگر چگونه می‌زیست‌اند، و آمادگی دارند درباره چیزهای پدید و نغزبانگیز کتاب بخوانند. این کتاب برایشان جالب‌ترین مطلب خواندنی خواهد بود. به نظر ما این کتاب نه فقط تاریخ سیاسی و نظامی و نه تنها داستان‌هایی رسوکننده و تلخ و افرازمیز می‌باشد بلکه شرحی روشن و زنده از زندگی در آن دوران دور است. ییزانوس سرشار از زیبایی و شکوه و نیز سرشار از فساد سیاسی و اخلاقی بود. و ما درباره اوضاع انضباط کلیسا و شخصیت‌های پست برخی از اسقف‌ها و شیوه‌های حرمانه‌های که برای اقرون بر ذکارت کلیسا می‌پیش می‌گرفتند به درک و بینشی دست می‌یابیم. دریه شهری می‌خوانیم که در آن اختلافات جنسی علناً وجود نداشتند و در آنجا زناکاری و بی‌بندوباری متداول و پاکشانی ناشناخته بود، جایی که قوانین الهی و سنت مسیح فراموش شده و این سران‌امثال دوران گفتار: «نگارید در هیچ کاری زاهدوری شونده‌امی خود را دست داده بود. خواندن این گونه مطالب برای ما زیبایی‌بخش نیست. تنها کتاب‌های زیان‌بخش آنهایی هستند که امری فطری و باطنی را جاذب نمی‌نمایند، یا گناه را چنان معرفی می‌کنند که گویی عملی زشت و پلید نباشد. بدون تردید پروکوپوس طوفان راستی بود و آنچه در نزد ما بیزان کشته و تابسانند است همان اندازه در نزد او نیز بیزانکشته و تابسانند بوده است.

از این نوشته بر می‌آید که چنین تردیدهایی بلیقه طولانی دارد و باستانی قانع کننده نیز برای آن نیست. باید دانست، حتی در ییزانوس به نوعی درباره نسخ اولیه کتاب می‌پردازد و پس از توضیحی در چنان روش از متن یونانی (اصل کتاب) چنین می‌نویسد:

تزاری ندیدم خوانندگان را با وضعی مفصل از دستنویس‌ها به زحمت بینازم. شمار نسخ خطی

بسیار کم و همگی بسیار متاخر هستند، فقط دو نسخه‌ی خطی به قرن چهاردهم می‌رسند، و بقیه در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم و حتی هفدهم و هجدهم نوشته شده‌اند. در این متن‌ها اشتباهات بسیار کم و به چشم می‌خورد. برخی که آن‌ها به همه نسخه‌های خطی راه یافته و شگفت‌انگیز است، مثلاً به جای «ارمانان» نوشته‌اند «وسمان». که سوتیناس به‌طور صحیح به کار برده است.

نخستین نسخه چاپی تاریخ سری نسخه **المائوس (Alemannus)** است که در سال ۱۶۲۳ در لیون به چاپ رسیده است که یک بخش را حذف نمائست می‌نمائست این امر برای گیون جالب بود زیرا خودش به طوری جالب و غریب درباره تودورا می‌گوید «هنرهای او باید از پی برده ایهام بیایی فرهیجه بیان شده و سپس آن فراز را به زبانی اصلی یعنی یوآنی نقل می‌کنند و با انگلیز نظری به لاین می‌آریند و می‌افزاید که بخش حذف شده در نسخه سری پاریس (همان نسخه‌ی **ماتروس ۱۶۲۰**) تصحیح نشده. چاپ‌های جدید شامل نسخه‌های **گومبارتی (رم ۱۶۸۸ - Comparetti)** و **هاوری (لاپریزک ۱۹۱۲ - Haury)** می‌باشد. آخرین نسخه اکنون متن معیار تلقی می‌شود. برای خوانندگان انگلیسی نسخه قابل تحسین **لویب (Loeb)** معیار است که آن را دکتر **دوینیک (Dr.H.B.Dewing)** ترجمه کرد و یادش‌تعالی بر آن نوشت و نخستین بار در سال ۱۹۲۵ منتشر شد. نخستین ترجمه شناخته شده کتاب به انگلیسی متن **هولکرافت (۱۶۲۲ - Holcroft)** آخرین آن روایت آمریکایی کتاب ترجمه **اتواتر (Atwater)** است که در سال ۱۶۲۴ منتشر شد. دربار ترجمه حاضر، که کوشیده‌ام آن را، هم به طور دقیق و هم قابل خواندن انجام دهم، باید چند کلمه بفرمایم.

بدین ترتیب می‌توان این استنباط را داشت که بحث از اصالت متن، مشکل قدمانی این اثر است. راقم این ستور دلالی در دفاع از چهار شخصیت اصلی کتاب ندارد اما تکرار می‌کنم چنین انتطاطا اخلاقی‌ای باشدکوه شهرتیشینی و رونق ییزانس قرن ششم تناسب ندارد. اما در مقابل قول به انتطاطا ییزانس این دوران با تصویری که اروپایی تکولیک و پس از آن خردگرایان قرن هجدهم از ییزانس دانسته متعلق است.

نیمه غربی اروپا همواره از اینکه ییزانس را تمدنی اروپایی بدانند فریب کرده است. ییزانس نیز هیچ وقت نه زعامت پاد یا پادیرفت و نه نسبت به شاهان اروپایی احترام و اطاعتی از خود نشان داد. شکوه و رونق شهری و تجاری آن نیز همواره به دیده حسادت

### تاریخ سری به نحوی حیرت‌انگیز با طرحی خردگرایانه از سیر انتطاط اروپای عصر رومیان هماهنگی دارد. در فاصله قرون هفتم تا چهاردهم که این کتاب از یونانی به لاتینی درآمد چه سرنوشتی یافته است؟

از جانب اروپای فئودال نگرسته می‌شد. در چشم ییزانس‌ها، زندگی بی‌وقف و تحمل فئودال سخت محقرانه می‌نمود و همینان نیز در سال ۱۲۰۴ و طی جنگ چهارم صلیبی، ییزانس را به باد غارت دادند. چنانکه بسیاری وجود دارد که برتری غیرقابل انکار سیزانس عصر یوستینیان شریف‌اند غرب اروپا نباشند. ادعاهات کلیسای بزرگ ایماصیفا که به دلیل عظمتش نام کلیسای اعظم را بر خود داشت و نیز حضور پر قدرت ییزانس در پایتخت سابق امپراتوری یعنی رم و رونق هنر ییزانس در **کستانتینوپولیس** و **رافنا** همه مغایرت تمام با مهم‌ترین مظهر موجودیت اروپای پس از رم یعنی کلیسای کاتولیک داشت. به نحوی که یوستینیان کوشید با سبطره بر آن امپراتوری کهن روم را در قالبی مسیحی احیا کند. امری که نه تنها پاپ با آن موافق نبود بلکه اپندای برای امیران فئودال نیز نشان نمی‌داد. رقابت میان دو نیمه اروپا یعنی ییزانس و پادشاهی فرانک و به عبارتی دو کلیسای قسطنطنیه و پس از آن نیز ادامه یافت. نزاریشات عصر بیزنتین‌کار (ایکون کلاسیک) و مسائل بر کثت و گوی عصر سلطنت ایران بخشی از این نزاریشات است. حتی هدف بالنسبه مشترک جنگ صلیبی نیز دو تئوای متفاوت ییزانس و لاتینی را به هم نزدیک نساخت. در شمال بالکان و نیز در شرق اروپا تلاش فزاینده‌ی میان دو طرف برای تسلط بر ارمنی بیشتر تحت عنوان گسترش مسیحیت وجود داشت.

در شرایطی که جامعه فئودال علاقه‌ای به رم نداشت و کلیسای کاتولیک نیز شرک مقابل مسیحیت را سخت ناخوش می‌داشت، ییزانس وارث واقعی رم و قواد شهرتیشینی آن بشمار می‌آمد. بعدها همین خود سرمایه اولیه اروپا در عطف توجه به تمدن باستان شد. با این حال متفکران و تاریخنگاران عصر خرد در جستجوی سیری برگشت‌ناپذیر برای انتطاط تمدن رومی، ییزانس را نیز دنباله همان انتطاطی می‌دیدند که روم را پیش از این در کالم خود فرو برده بود. از دید

آنان ییزانس با خصایص شرقی خود در واقع چیزی جز ابرای یک دوره هزار ساله را مدنظر قرار ندادند. این واقعیت که تمدن ییزانس‌ی خویسات شرقی بسیاری داشته نیز در سقوط رم بی‌تقصیر نبود. در همان حال مسیحیتی را پذیرفت که وحدت معمولی اروپا را از میان برد (ارتدوکس) و این از نگاه مسلمی بی‌اثر بود. شکل‌گیری اروپای قرون وسطی نبود. اما روی دیگر سکه اینجا بود که تمدن ییزانس با مهاجرت از رم و در گریز از وضع اصلاح‌ناپذیر آن شکل گرفت. قواعد اخلاقی در ییزانس پایدارتری بیشتری از رم نشان می‌داد و مسیحیت بنیاد استواری برای آن ایجاد می‌کرد. در واقع تجدید حیات امپراتوری با هجرت جغرافیایی آن

و قبول شرایط سیاسی و فرهنگی نوینی که اساس آن را مسیحیت تشکیل می‌داد امکان ادامه حیات روم در قالب ییزانس را ممکن ساخت. با این حال تمدن ییزانس هیچگاه رو به سوی اروپا نداشت. نگاه به شرق برای او سودمندتر بود و بدین جهت اروپا را به حال خود رها ساخت و سهمی در تحولات آن طی قرون وسطی برعهده نگرفت. بزرگان آن چون یوستینیان و تودورا که مورد تکریم کلیسا نیز قرار گرفتند هیچگاه در غرب همانندی از نظر موقعیت توأمان سیاسی، مذهبی نیافتند. تلاش شاهان و پاپ‌ها برای رسیدن به چنین مرزهای هیچگاه با توفیق رفیق نگریدند. در چنین حالتی کتاب تاریخ سری برای ارائه تصویری سراسر انتطاطا از ییزانس بسیار کارآمد است. انتطاطا اخلاقی و سیاسی ییزانس چیزی جزه ادامه انتطاط روم که بخشی از آن هنگام با مسیحیت نیز بنیانشته می‌شد، نبود و این همه مقدمه قرون وسطی محسوب می‌شد. قرون وسطایی که ییزانس نیز چیزی از آن محسوب می‌شد و در چنین حالتی برای ییزانس با عناصر شرقی و ارتدوکسی آن فضاینی قابل تصور نیست. مگر نه آن بود که با تحلیلی مدرسه آن نویسنده یوستینیان عصر مطلق (قرون تاریک) آغاز شد و حتم آن با کشایش مدرسه‌ای توسط شارلمانی پادشاه فرانکها صورت گرفت و نیز چنین بود که سقوط ییزانس در ۱۴۵۲ ختم قرون وسطی و آغاز دوره جدید قلمداد گردید. در نتیجه هر چند سد محافظ ییزانس در برابر تهدیدات شرقی نباشته شد اما راه برای وحدت معمولی اروپا طبق مفهوم اروپایی بودن گشوده گشت. تاریخ سری به نحوی حیرت‌انگیز با طرحی خردگرایانه از سیر انتطاطا اروپای عصر رومیان هماهنگی دارد. در فاصله قرون هفتم تا چهاردهم که این کتاب از یونانی به لاتینی درآمد چه سرنوشتی یافته است؟